

درس پانصد و هفتاد و هشتم

جمع‌بندی میان دیدگاه رواقیون و مشائیون در مسئله تشکیک و وحدت کیفیات (۲)

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بسم الله الرحمن الرحيم

در بحث گذشته راجع به مقام دوم - که عبارت از اختلاف نوعی در اشتداد و ضعف هست یا نه - عرض شد که مرحوم آخوند نظر رواقیین و شیخ اشراق را در اینجا دارند که تشکیک در ماهیات موجب اختلاف نوع نخواهد بود. دلیلی که بر این مسئله ذکر می‌کنند آن مطلبی است که ایشان در باب وجود قبلاً ذکر کردند بر اینکه وجود یک حقیقت واحده‌ای است که این حقیقت واحده دارای افراد مختلفی است، گرچه این افراد در خارج باهم اختلاف دارند و اختلافشان اختلاف نوعی است و چه‌بسا از نقطه نظر تجرد و ماده باهم اختلاف دارند، وجودات مجرده چه ربطی به وجودات مادی دارند؟ ولکن در صدق حقیقت وجود بر آنها، نه صدق ماهیت. یک وقت بحث صدق ماهیت است، فرض کنید شیئی یک محدوده خاصی دارد و هرکدام از اینها متناسب با همان ماهیت خودشان مصداق برای آن طبیعت مرسله قرار می‌گیرند.

هیچ وقت نمی‌توانیم اسم موجود مادی را به موجود مجرد اطلاق کنیم و نمی‌توانیم اسم موجود مجرد را بر موجود مادی اطلاق کنیم. شما نمی‌توانید به یک درخت بگویید که این از مصادیق عالم نفس است یا به یک حجر نمی‌توانید بگویید که از مصادیق عقل کلی است چون این جای خودش را دارد و آن جای خودش را دارد. شما به یک حیوان نمی‌توانید بگویید که از مصادیق ملک هست چون وجود آنها وجود مجردی است و این وجود مادی است و بالعکس.

ماهه‌الاشتراک تمام اشیاء خارجی

بنابراین همان‌طوری که هرکدام از این اشیاء خارجی دارای ماهیت خاص هستند و مصداق برای یک ماهیت هستند ولی در عین حال در یک مسئله ماهه‌الاشتراک دارند و آن اطلاق لفظ **موجود** هست و حصه‌ای که اینها از وجود می‌برند. آن حصه‌ای که اینها از وجود می‌برند، همان حصه‌ای است که سایر اشیاء دیگر از وجود می‌برند. گرچه به واسطه عوارض خارجی [باشد]، نه عوارض خارج از وجود، چون ما چیزی خارج از وجود نداریم.

از سنخ وجود بودن ماهیت

در بحث ماهیات همان طوری که قبلاً بیان شد خود ماهیت هم از سنخه وجود است یعنی اگر وجود نباشد ماهیت تحقق پیدا نمی کند؛ این طور نیست که ماهیت بیاید و از خارج عارض بر وجود شود. ثانی برای وجود فرض نمی شود تا اینکه ماهیت برای او عارض شود بلکه همان تشکلی که شیء خارجی پیدا می کند آن تشکلی است که وجود به خود می دهد و بعد از تشکل، ما اسم ماهیت بر آن می گذاریم. لذا این صدق وجود به همه آنها صدق واحد است یعنی خود وجود مابه‌الاشتراکی دارد که در همه آنها وجود است، مابه‌الاختلاف هم از خودش است یعنی از خارج نیامده است. هم در ملک مابه‌الاشتراک و مابه‌الختلاف از خود وجود است، هم در فلک مابه‌الاشتراک و مابه‌الختلاف از سنخه وجود است.

اقتضاء غیرت وجود!

وجود حقیقتی است که این حقیقت تمام ابعاد تعینات و تشخیصات را دربر می گیرد و اصلاً چیزی را برای غیر خود باقی نمی گذارد. غیرت وجود غیرتی است که ثانی برای خود نمی پذیرد بنابراین تمام افراد در عین اختلاف در ماهیات، همه آنها در یک چیز باهم شریک هستند که مصداق حمل موجود هستند. این مصداقیت حمل موجود اقتضاء می کند این مسائلی که در بحث وحدت وجود و اصالت وجود می آید، همه آنها به این قضیه برمی گردد که این مصداقیت حمل موجود، تمام هویت خارجی آنها را تشکیل می دهد با مراتب اختلافی که دارند و این مراتب اختلاف هیچ گونه ناقض این صدق و صحت حمل نیست، نه! در عین این مسائل مختلفه، به همه آنها می توان موجود گفت. هم به الله می توان موجود گفت، هم به این شیء خارجی می شود موجود گفت. به همه آنها موجود صدق می کند.

بله، خود فرد و مصداق این وجود، خود فردش در خارج دارای مراتب شدت و ضعف است؛ یعنی این وجود از نقطه نظر خود حصه‌ای که می برد کم‌وزیاد است. حصه‌ای که یک فنجان از وجود می برد طبعاً بسیار کمتر از حصه‌ای است که یک کاسه از وجود می برد و آن حصه‌ای که یک کاسه از وجود می برد کمتر از حصه‌ای است که یک حوض و یک برکه از وجود می برد. در خود حصه وجود کم‌وزیاد و اشتداد و ضعف هست و لذا این اشکال ندارد. ولی صحبت در این است که ماهیت وجود بر اینها به یک عنوان صدق می کند. این طور نیست که بگوییم که موجود به خدا اشد از موجود بر یک فنجان است! هر دو موجودند، خدا موجود هست یعنی هست به این معنا که طارد عدم است. بین یک ذره که الآن تحقق خارجی دارد چه فرقی هست با وجود واجب الوجود که مبدأ همه تشخیصات و تعینات است؟ هر دو طارد عدم هستند یعنی به محض اینکه شما احساس هستی را برای آنها کنید، دیگر نمی توانید عدم را صدق کنید. تا وقتی که این هستی بر آنها صادق است این طرد

عدم می‌کند. هر وقت این هستی برداشته شد خود عدم هم جای او را خواهد گرفت. از نقطه نظر صدق این وجود، صدق خود مفهوم وجود و خود این طبیعت مرسله بر همه اینها صدق متواطی است.

بله! آن حصه‌ای که از وجود می‌برند - نه به معنای مفهومی بلکه به عنوان اسم مصدری یعنی به همان عنوان تحقق خارجی این وجود - آنها دارای مراتب مختلفی است، **أین الثری من الثریا و أین الأرض من السماء**. هر کدام به حسب مراتب خودشان چیزهای خاص خودشان و موقعیت خاص خودشان را دارند پس حصه‌ای که اینها از وجود دارند، در خارج مابه‌الاشتراک در این افراد عین مابه‌الاجتلاف آنها است زیرا چیزی را ندارند از خارج که غیر از وجود به آنها عارض بشود و او باعث اختلاف شود. در عین این قضیه خود مفهوم حقیقت موجود در اینجا تفاوت می‌کند!

پس نکته ظریفی که در اینجا هست که مرحوم آخوند به این نحوه و کیفیت این قضیه را در واقع به نفع اشراقیون و رواقیون چرخاندند این است که آن که ما قبلاً صحبت می‌کردیم و بحث بود، این است که مفهوم ماهیت دارای مراتب اشتداد و ضعف باشد، در اینکه خود مفهوم ماهیت یعنی ماهیت سیاهی، خودش اشتداد و ضعف بر دارد ما در مورد این قضیه صحبت می‌کردیم نه اینکه در مصداق خارجی سیاهی اسود باشد. آن مصداق خارجی سیاهی که اسود باشد معلوم است که شدت و ضعف دارد، سیاهی پررنگ و سیاهی کم‌رنگ داریم، قرمزی پررنگ و قرمزی کم‌رنگ داریم، اینها مشخص است.

صحبت و مطلب این بود که مفهوم سیاهی یعنی نفس خود سیاهی بدون مصداق خارجی آیا شدت و ضعف بر می‌دارد یا نه؟ مشائون قائل بودند به اینکه این شدت و ضعف بر نمی‌دارد به خاطر اینکه خود مفهوم **مِنْ حیث هو مفهوم** یک حد خاص خودش را دارد و از آن حد تعدی نمی‌کند یعنی حد حیوان به نحوی است مثلاً حد غنم که حیوانیت است به اضافه خصوصیتی که آن فصل منوع اوست، این فصل منوع باعث می‌شود که این غنم از غنمیت خودش تجاوز نکند و در حریم بقر داخل نشود، بقر هم برای خودش یک جنس دارد و یک فصل منوع دارد و آن فصل باعث می‌شود که بقر از حریم خود تجاوز نکند و داخل در حریم ابل نشود. هر کدام از اینها حریم خاص خودشان را دارند که ماهیت آنها را تشکیل می‌دهد و به این ماهیت و حد و مفهوم می‌گویند یعنی همان مفهوم ماهیتی خود آن شیء را می‌گویند.

منظور مشائین از نفی تشکیک از ماهیت

اما آن شیئی که در خارج هست این طبیعی است که مثلاً غنم از نظر وجود خارجی، اصغر از وجود بقر است و وجود بقر اصغر از وجود ابل است و وجود ابل اصغر از وجود فیل است و **هَلُمَّ جَرّاً**. این وجودات خارجی که صغر و کبر بر می‌دارند به اصل صدق ماهیت بر آنها کاری ندارد، ماهیت حیوان بر همه اینها به یک

نحو ثابت است. مشائین که نفی تشکیک از ماهیت کردند، ماهیت به این معنا منظورشان بود یعنی مفهوم این حیوان، همان طوری که نسبت به همه افراد علی التواطی صدق می کند، همین طور مفهوم سواد نسبت به همه افراد به یک نحو صدق می کند الا اینکه همان طوری که در خارج وجود خارجی غنم اصغر از وجود خارجی بقر است وجود خارجی اسود در خارج هم ممکن است اضعف از اسود دیگر باشد. در مسئله مقدار این قضیه خیلی مشخص است که توضیح دادم و عرض کردم که ما در مورد کیف قبول نداریم. در مسئله مقدار که مسئله کم است و همین طور به خصوص در مسئله عدد که کم مفصل باشد یا خط که کم متصل باشد یا زمان که کم متصل باشد و امثال ذلک **غیر قارّ الذات**، در همه اینها مفهوم این ماهیت به یک منوال صدق می کند یعنی به یک منوال مقدار صدق می کند، هم بر خط ده سانت و هم بر خط پنجاه سانت، به یک منوال صدق می کند.

بله! وجود خارجی آن خط مانند وجود خارجی غنم و بقر متفاوت است که آن وجود خارجی این خط در مقام مقایسه با خط دیگر کم و زیاد برمی دارد، اشتداد و ضعف برمی دارد. چه اینکه وجود خارجی غنم **لو خلی و طبعه** در نظر بگیرید اصلاً کم و زیاد معنا ندارد و غنم، غنم است. فرض کنید که شما چشمتان باز شود و نگاهتان به یک گوسفند در دنیا بیفتد، آیا اصلاً تصور می کنید که این چند کیلو است؟ اصلاً تصور می کنید کوچک تر از یک حیوان دیگر است؟ اصلاً تصور می کنید این بزرگ تر از یک حیوان دیگر است؟ نه! فقط خود حیوان را تصور می کنید. بعد که یک دفعه یک گاو کنارش می گذارند شما نگاه می کنید در مقایسه با او می بینید این کوچک تر است، همه این مطالب در مقام مقایسه است اما در مقام نظره به خود آن مصداق خارجی، نه صغر در ذهن می آید، نه کبر در ذهن می آید، نه توسطی در ذهن می آید، نه ثقلش در ذهن می آید، حتی رنگش در نظر شما نمی آید که آیا غنم دیگری داریم که اگر یک غنم سفیدی آوردند آیا غنم اسود هم داریم یا نداریم؟! یا غنم احمر هم داریم یا نداریم؟ نه! اصلاً این مطالب در نظر نیست، خود نفس این حیوان مورد نظر است.

این مطلب، مطلبی بود که مرحوم آخوند از این قضیه دفاع کردند. مشائین این مسئله را رد کردند و تشکیک را به طور کلی در ماهیات برداشتند. حالا آن تشکیکی که مشائین برداشتند با آن مطلبی که مرحوم آخوند نقل می کند، دو تا است. آن را که مشائین برداشتند، آنها این را می خواهند بگویند - مخصوصاً در باب مقدار و عدد و خود ماهیت و امثال ذلک مثل انسانیت - که خود ماهیت علی التواطی نسبت به افراد صدق می کند و این تشکیک بر نمی دارد و کسی شکی ندارد که وجود خارجی مصادیق باهم اختلاف دارند، قطعاً یک خط ده سانتی با یک خط پنجاه سانتی تفاوت می کند و این ارتباطی با صدق مفهوم مقدار بر هر دو ندارد و بر هر دو توطی است و کذلک مفهوم عدد به پنج صادق است به عنوان مفهوم به همان مقدار که بر ده صادق است و به همان مقدار که بر صد صادق است. این صدق مفهوم عدد **بما هی عدد** این عدد عبارت از مفهومی است که ماهیت خاص خودش را دارد. کم است و این کم **غیر قارّ الذات** است یعنی مفصل است و موجب تعدد و شمارش

آن مصداق خودش خواهد شد.

این تعریفی که الآن برای عدد هست هم نسبت به عدد یک است، هم نسبت به عدد دو، هم سه، هم صد، هم هزار و همه چیز، اصلاً تفاوت نمی‌کند، بلکه آنچه که در خارج هست و ما یک عددی را در خارج ترسیم می‌کنیم مثل عدد سیزده، می‌بینیم که این عدد سیزده در مقایسه با عدد دوازده بیشتر است، این مورد نظر مشائین است و در اینجا حق با مشائین است یعنی مشائین در اینجا می‌گویند که این مفاهیم تشکیک‌بردار نیستند از این نقطه حق با آنهاست مگر در کیف که مورد کیف گفتیم: مسئله در مورد کیف فرق می‌کند و فرقی در کیف این است که ما در خود این مفهوم **لو خُلّی و طَبَعه** اشتداد می‌بینیم یعنی در خود سواد ما این اشتداد را ملاحظه می‌کنیم. یا باید برای هر مقطعی از سواد یک تعریف خاص خودش را درست کنیم پس در این صورت اختلاف انواع خواهد شد **إلی ما غیر نهاییه** که این امری است که اصلاً عقل این را مستبعد می‌شمارد و دلیلی برای او نمی‌بیند و همین‌طور از نقطه نظر فعل یعنی برگشت قضیه به وجدان و فطرت است که این مسئله به بدیهیات است.

وقتی که عقل یک مفهوم مشترک را از چند مصداق خارجی می‌گیرد خود همان می‌تواند تشخیص دهد که آن انتزاعی که کرده است به یک کیفیت بر آنها قابل صدق است یا قابل صدق نیست. در سیاهی یک مفهوم را می‌گیرد یعنی مفهوم خاص را از یک حقیقت خارجی که عبارت از سواد است انتزاع می‌کند و نمی‌تواند بین آن سوادها از نقطه نظر تطبیقش با این مفهوم اختلاف بیندازد و می‌بیند همه اینها منطبق هستند و در عین اینکه همه منطبق هستند، همه اینها با همدیگر تفاوت می‌کنند! مثل انسان، می‌بیند نمی‌تواند یکی از این افراد مختلف با این اختلافشان را از انسانیت خارج کند و یکی را داخل کند، نه! او قدش بلند است، او قدش کوتاه است، او رنگش این‌طور است، او برای این نژاد است، همه اینها را عوارض خارجی می‌داند که آن عوارض خارجی دخیلی در ماهیت ندارند. همین‌طور به همین کیفیت برای سیاه‌های خارجی یک مفهوم مشترک درست می‌کند که آن عبارت از قابض البصر بودن است. آن قابض البصر بودن از یک نقطه شروع می‌شود تا نقطه‌ای که دیگر سیاهی بالاتر از او نیست؛ مثلاً سیاهی کلاغ، سیاهی ذغال، شما دیگر از سیاهی ذغال چیزی بالاتر نداری، دیگر همه تشبیهات این‌طور است که مثلاً ابروی یار را به فحم تشبیه کردند و موی مجعد او را به آن تشبیه کردند، دیگر منظور این است که نهایت سیاهی در فحم تجلی پیدا می‌کند.

در اینجا عقل در عین اینکه این تعریف را برای آنها می‌آورد اما در خود همین مفهوم شدت و ضعف قائل است یعنی در خود این مفهوم و ماهیت اشتداد وجود دارد و این اشتداد به آن چیز خارجی کار ندارد و این اشکالی که کرده‌اند که اگر قرار بر این باشد که خود جنس قابل اشتداد و ضعف باشد موجب می‌شود که صدق جنس بر همه افراد صدق واحد نباشد درحالی که مشاء گفتند که صدق جنس بر همه افراد صدق واحد

است، این مطلب در اینجا محلّ نظر هست زیرا ما نمی‌خواهیم بگوییم که در اینجا استثناء قاعدهٔ عقلی برداشته است ولی در این حقایق بسیطه مانند اعراض - که اینها حقایق بسیطه هستند، نه حقایق مرکبه - جنس و فصل خودش یک چیز است؛ یعنی یک واقعیت و یک حقیقت که هم جنس است و هم فصل است برای آن اشیائی که در آن وجود دارند.

به عبارت دیگر همان مسئله‌ای که ما در باب وجود مجردات قائل هستیم بر اینکه در وجود مجرد مابه‌الاشتراک عین مابه‌الاختلاف است و امتیاز مراتب تشکیک در مجردات را عین مابه‌الاشتراک می‌دانیم به خلاف وجود مادی که یک مابه‌الاشتراکی برای آن قائل هستیم و یک مابه‌الاختلافی برای آن قائل هستیم و از ترکیب اینها که ترکیب اتحادی است، این می‌آید و یک نوع را تشکیل می‌دهد، همین‌طور جنس و فصل در اعراض به یک معنا است یعنی این جنس به یک معنای اعتباری است، این اعتبار عقلی است که برای جنس یک معنا و یک مفهوم اعتباری را تشکیل می‌دهد که در آن حقیقت اعتباریه، مسئلهٔ تشکیک وجود دارد و این فقط در کیف هست؛ یعنی ما نه در کمّ این مسئله را مشاهده می‌کنیم و نه در خود ماهیت و نه در سایر اعراض مثل اضافه و امثال‌ذلک، اینها را مشاهده نمی‌کنیم. در ابوت و بنوت عرض کردیم، در دو شیئی که متقارن و متقابلین هستند عرض کردیم. چه در اضافات و چه در زمان و امثال‌ذلک، تمام اینها این خصوصیت را ندارد ولی در خود نفس کیف و ماهیت کیف، مسئلهٔ اشتداد و اشتداد ماهوی را احساس می‌کنیم زیرا آن حقیقت قابض البصر بودن، در نفس قابضیت اشتداد و ضعف وجود دارد، نه در مصداق خارجی آنها. یا فرض کنید فاتح البصر بودن در مورد بیاض یا خضرویت و اصفرار و امثال‌ذلک، در خود نفس فاتحیت، کم‌وزیاد معنا دارد.

تعریف فعلیت

تلمیذ: ...

استاد: نه! فعل در خود همان مرتبهٔ فعلیت برای خودش دیگر تمام است.

تلمیذ: نسبت به آن مسئله ...

استاد: نه! ببینید خود فعل در هر مرتبه‌ای که هست یعنی خروج من الاستعداد إلى القوة، این را فعلیت

می‌گویند لذا این دیگر زیاد و کم ندارد. بله! مصداق خارجی کم‌وزیاد دارد.

یک وقت مثلاً خروج من القوة إلى الفعلیه را یک کتاب در نظر بگیرید، کتاب یک کیلویی، فعلیت در

این کتاب این است که این نیرو باعث شود چنین کتابی باز شود. یک وقت فرض کنید که یک ضبط را مثل این ضبط که الان اینجا هست که مثلاً وزنش از یک سیر کمتر، پنجاه گرم هست، شما این را از داخل قابش درمی‌آورید. این خروج از قوه به فعل در هر مرتبه خودش یک جهت خودش را دارد یعنی به اندازهٔ یک سانت خارج بشود یک سانت است، دو سانت خارج بشود دو سانت است و همهٔ دستگاه را از قابش هم بیرون آورید،

همه این مسئله به این کیفیت است.

یا همین‌طور در مورد تکوینی که اشیاء به خودشان می‌گیرند، این تکوین تبدیل بذر به گیاه شدن و امثال‌ذلک، یا تبدیل نطفه به علقه، هر کدام از اینها یک مرتبه فعلیت در همان موقعیت خودش را دارد یعنی در همان موقعیت، در همان لحظه همین که **خروج من القوه إلى الفعل** شد، فعلیت در اینجا دیگر صادق است.

تلمیذ: یعنی مابه‌الاختلاف عین مابه‌الاشتراک شده است یعنی در همان چیزی که شدت و ضعف در آن هست، در همان چیز هم مشترک شده‌اند.

استاد: بشود!

تلمیذ: تبدیل فقط در کیف هست!

استاد: نه!

تلمیذ: یعنی منحصرأ...

استاد: خروج قوه به فعل در همان مرتبه اختصاص به همان مرتبه دارد منظور من این است که دیگر در خود فعلیت اشتداد در آنجا وجود ندارد، اشتداد در فعلیت نیست، اشتداد در آن جایی است که صدق فعلیت یعنی خود مفهوم فعلیت کم‌وزیاد بردارد درحالی که ما در انفعال یک تعریف را قائل هستیم، در قبول استعداد و قبول وصول و بلوغ برای فعلیت شدن، - در قبول - کم‌وزیاد نیست. البته در بحث امکان استعدادی بعداً ایشان می‌خوانند. بله، آن یک امکان خارجی است که استعدادها مختلف هستند، امکان وقوعی، امکان فعلی، امکان استعدادی که آیا شیء از نقطه نظر تهیو و آمادگی برای فعلیت در چه مرحله‌ای هست. آیا قریب به علت تامه است یا بعید از علت تامه است؟ آن مربوط به آن استعداد خارجی است ولی در خود آن فعلیت، ما فعلیت را در همان نقطه‌ای می‌دانیم که در آن نقطه استعداد تمام شده و این مسئله حاصل شده است لذا این کم‌وزیاد ندارد. این قضیه مربوط به مسئله‌ی مشاء می‌شود.

اما دلیلی که مرحوم آخوند در اینجا ذکر کرده‌اند مسئله را در باب هویت برده‌اند. گفته‌اند که رواقیین که قائل‌اند بر اینکه این اشتداد در اینجا برمی‌دارد مربوط به هویت خارجی آنهاست و بعد مثالش را «وجود» زده‌اند، درحالی که وجود ماهیت ندارد. شما که برای این قضیه «وجود» را مثال می‌زنید باید مثال دیگری بزنید چون بحث و دعوی بین رواقیین و بین مشائین بر سر صدق مفهوم است که اشتداد برمی‌دارد، نه بر سر آن هویت خارجی. در هویت خارجی هم مشاء قائل به اشتداد و ضعف هستند و هم رواقیون قائل به اشتداد و ضعف هستند الا اینکه رواقیون در اینجا قائل هستند بر اینکه مفهوم در اینجا اشتداد و ضعف برمی‌دارد همان‌طور که مفهوم سواد اشتداد و ضعف برمی‌دارد، همین‌طور مفهوم خط هم اشتداد و ضعف برمی‌دارد، همین‌طور مفهوم عدد هم اشتداد و ضعف برمی‌دارد.

تقابل دیدگاه مرحوم بوعلی و اشراقیون در مسئله تشکیک کیفی

بنابراین در اینجا کأن می‌توان گفت که مرحوم آخوند می‌خواست یک نوع زرنگی کند و خلاصه این رواقیون را ترجیح دهد با آن مشربی که دارد و خودش هم به این رواقیون کشش داشت آن مسئله‌ای که بیچاره بوعلی - عرض کردم ما در کیف حرف بوعلی را قبول نداریم ولی در مقدار قبول داریم - این قدر در شفاء زور زد و همین طور [مشائین] هم این را گفته‌اند که مسئله کیف و مسئله اشتداد و ضعف به مفاهیم بر نمی‌گردد بلکه به مصادیق بر می‌گردد،^۱ در همین مسئله رواقیون و شیخ اشراق حرف دارند؛ آنها می‌گویند که نه! خود مفهوم هم قابل برای شدت و ضعف است همان طور که ما در مقدار و عدد و کیف می‌بینیم و در اینجا مرحوم آخوند برای توجیه کلام رواقیون، ماهیت را به هویت تبدیل کرده است و در اینجا مقصودش از ماهیت را هویت بیان کرده است. این را می‌خواستیم مخفیانه بگوییم که خلاصه بدانید در اینجا کاسه‌ای زیر نیم کاسه وجود دارد!

و أما المقام الثانی.

فالحق فيه ما ذهب إليه الرواقيون من الأقدمين و غیر هم لما ذکرناه أيضاً فی حقیقة الوجود من أنها لیست ذات أفرادٍ متخالفةٍ بالفصول مع أن بعضها فی غاية الشدة و العظمة و بعضها بحسب هویاتها التي لا تزيد علی مرتبتها فی غاية الوهن و الخسة کوجود الحركة و الهیولی و العدد و أمثالها من ضعفاء الوجود.^۲

در مقام دومی که بین مشائین و شیخ اشراق و رواقیین اختلاف هست و آن این بود که آیا تشکیک در این هویت و در این مواردی که ذکر شد، مثلاً تشکیک در بیاضیت یا تشکیک در سوادیت، آیا موجب اختلاف انواع می‌شود؟ نوع درست می‌کند یا نه؟! یا نوع، نوع واحد است و لکن این نوع مراتبی دارد؟ بیاض، بیاض است اما بیاض ممکن است ما ده، پانزده یا بیست نوع بیاض داشته باشیم؟! سفید داریم تا سفید! قرمز داریم تا قرمز! همه اینها انواع مختلفش است.

همان دلیلی را که ما در مسئله «وجود» آوردیم، آن دلیل در اینجا کاربرد دارد و در اینجا آن مسئله می‌آید، همان طور که حقیقت وجود با اختلاف افرادش در خارج و صدقش بر آن افراد موجب اختلاف در نوع نیست مثلاً وجود «جنس» شود و آن حقایق خارجی هر کدام فصل شود، آن فصل به اضافه جنس که وجود است مثلاً غنم شود، نه! این طور نداریم! هم بر غنم موجود می‌گویند و هم بر شیر موجود می‌گویند و هم بر شجر موجود می‌گویند، هم بر ملائکه موجود می‌گویند و هم بر مبدأ المبادی موجود می‌گویند، همه اینها را موجود می‌گویند، ما در اینجا فصلی نداریم، نوعی در اینجا نداریم باینکه در همه این اختلافات هست.

حقیقت وجود دارای افراد متخالفة بالفصول و النوع نیست. بعضی‌ها در غایت شدت است مثل مبدأ

^۱. الشفاء، الهیات، ج ۱، ص ۱۷۱.

^۲. الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۴۳۶.

المبادی و بعضی از این افراد متخالفه به حسب هویات خارجی شان - نه ماهیاتشان! ماهیاتشان باهم فرق می‌کند - و همان تعیین خارجی شان که نگاه می‌کنیم و همان شیئیت خارجی شان که چیزی اضافه بر آن مرتبه ندارند یعنی مرتبه وجودی آنها را همان هویت آنها تشکیل می‌دهد، اضافه بر آنها نیستند مثل وجود حرکت، هیولا، عدد و امثال ذلک که اینها یک حقایق وجودیه هستند که هیچ چیزی خارج از همان حقیقت خودشان بر آنها عارض نمی‌شود یعنی همان نفس خود تحقق اینها که این قدر این ضعیف است که عقل چنین چیزی را انتزاع می‌کند لذا هیولا که اصلاً وجود خارجی ندارد چون هر چیزی که وجود خارجی دارد باید فعلیت داشته باشد و هیولا قوت محض است. حرکت چیزی جز همان مرتبه خودش نیست، همان مرتبه خودش یعنی همان چیزی که عقل انتزاع می‌کند.

شما آن چیزی را که در اینجا می‌بینید کتاب است، از اینجا می‌بینید این کتاب وضعی دارد، این وضعیت اینجا عوض شد. اسم این وضع‌های متکثره را حرکت می‌گذارید، این هم از این مطلب! و الا خود حرکت بدون موضوع در خارج اصلاً تحقق ندارد! حرکت کجاست؟ مگر می‌شود؟ اینکه این کتاب یک متر حرکت کرد، مگر شما چیزی غیر از کتاب دیدید؟ فقط آن چیزی را که دیدید وضع‌های متفاوت دیدید که ما اسمش را حرکت می‌گذاریم پس حرکت چیزی جدای از مرتبه خودش ندارد یعنی همان چیزی را که عقل انتزاع می‌کند در همان مرتبه وجود بسیار ضعیفی که اصلاً اسمش را نمی‌توان وجود گذاشت، همان هویت حرکت را تشکیل می‌دهد و همین‌طور هیولا و عدد.

حالا در عدد شما تصور کنید، چندتا کتاب است؟ این یک کتاب است! یک آن کجاست؟ شما یک آن را به من نشان دهید! الان این کتاب التهذیب جناب شیخ طوسی - اعلی الله مقامه - است. البته نمی‌دانم چطور کتاب شیخ طوسی در کنار کتاب صدرالمتألهین قرار گرفته است! این هم از عجایب آخرالزمان و علائم ظهور است! این کتاب شیخ طوسی به اضافه کتاب صدرالمتألهین - نعوذ بالله! نستجیر بالله که این دو تا کنار هم قرار گرفتند! - الان شما به این دو تا کتاب «دو» می‌گویید، دو کجاست؟ به من بگویید! شما فقط دو تا کتاب می‌بینید، این عقل «دو» را از خود همان شیء خارجی انتزاع کرده است و از همان هویت خارجی موضوع که این عدد بر آن عارض می‌شود.

برداشتن موانع تدریس فلسفه در حوزه از طرف مرحوم علامه طباطبائی

واقعاً در سابق در نجف کتاب فلسفه را با انبر برمی‌داشتند! خدا استاد ما مرحوم آقای غروی را رحمت کند، ایشان می‌گفت که وقتی ما درس علامه طباطبائی می‌رفتیم، من اسفار را زیر قبای خود مخفی می‌کردم چون قبلاً درس خارج آقای داماد می‌رفتیم و افرادی که در آنجا بودند اگر می‌دیدند من اسفار دارم کار ما تمام

بود! البته لابد ایشان خیلی احتیاط می کرده است بالأخره و این مسائلی را که ما الآن می بینیم همه آنها از برکات مرحوم علامه طباطبائی - رضوان الله تعالی علیه - است. الآن ما سر سفره ایشان متنعم هستیم که ایشان فقط **قربةً إلى الله و تحصيلاً لرضا الله** با تمام فشارهایی که از ناحیه مرجعیت شیعه و افراد و اطرافیان بر ایشان می آمد در [مقابل] همه آنها ایستاد و صبر کرد و تهمت ها را خرید و مطالب را خرید.

[مرحوم علامه] به مرحوم پدر ما می گفتند که شما خبر ندارید که در نامه هایی که افراد برای من می نویسند چه فحش هایی در این نامه ها به ما می دهند. به مرحوم آقا می گفتند و من نشسته بودم. تازه اینها برای اواخر بود! آن اوایلش که عالی تر بود! و ایشان با تمام این مسائل صبر کرد و عمرش را به متانت و رزانت و صلابت گذراند. آن وقت ما سر سفره آنها نشسته ایم و الآن بدون هیچ گونه دردسر این مطالب مرحوم صدرالمتألهین و بزرگان و عرفا را [بحث] می کنیم و همه آنها را باید بدانیم و ما شاکر و قدردان اینها باشیم. مرحوم صدرالمتألهین هم می توانست مثل آخوندهای دیگر دکان و دستگاه درست کند و روزی سه کیلو قهوه از خانه اش در سطل خاک بریزند و شب تا صبح صدای قلیان و کرکر و هرهر تا موقع اذان صبح از خانه شان بلند باشد! ایشان به کهک رفت و این اسفار را نوشتند! اینها چیزهایی است که باید ببینیم! صدرالمتألهین و امثال ایشان جو نخورده بودند که این نحوه زندگی را پذیرفتند. اگر قرار بود خدا عقل تقسیم کند ۹۹ تا را به امثال صدرالمتألهین داده بود و یکی را به فقها! تازه اگر آن یکی هم نصیبشان می شد که گمان نمی کنم در آن هم قسمتی داشته باشند!

آن فقیهی که در همین فیضیه همین جا روبه روی ما بعد از نود سال درس اخلاق گفتن شب های پنجشنبه قضیه عمر را انکار می کند، متأسفانه خدا به او از آن یک درصد هم نصیب نداده است! نه خیر! او این طور نیست! یا امثال آنها! اینها فلاسفه و عرفا نبودند که تمام مبانی تشیع را زیر پا بگذارند، همین فقها بودند که این کار را کردند. آنهایی که لگد زدن به در خانه حضرت زهرا علیها السلام را انکار کردند از فلاسفه نبودند، از فقها بودند. آنهایی که زیارت عاشورا را انکار کردند از فلاسفه نبودند بلکه از فقها و محدثین بودند! آنهایی که قضیه عمر [که در مورد پیغمبر گفت] که «إِنَّ الرَّجُلَ أَلْيَهُجْر»^۱ را در کتابشان انکار کردند اینها از عرفا نبودند، از همین فقهای حوزه علمیه بودند. آنهایی که علم امام را انکار کردند و امام را مثل بقیه شمردند از همین فقهای حوزه بودند.

^۱. صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۲۵۹.

اثبات علم اطلاقى برای امام معصوم علیه السلام توسط حکيم و عارف

حکيم و عارف [این کار را نمی کند] بلکه حکيم و عارف علم اطلاقى را برای امام ثابت می کند، امثال صدرالمتهلین از اینها نبودند! الحمدلله نامه هایى که همين آخوندهای مشهد و طهران برای مرحوم آقا می دادند الآن موجود است. هر جا هست بالأخره الآن هست! من خودم اینها را یک وقت می خواندم، ديگر هرچه بخواهید در این نامه بود يعنى فحش هایى که این علما با این عمامه به مرحوم آقا می دادند معلوم بود این برای کیست و عبارت نشان می دهد که این آخوند نجف رفته است و این آدمی نیست که در خیابان خیار و طالبی بفروشد. آخوندهای نجف رفته و امثال ذلک بدون امضاء می دادند يعنى این قدر عرضه نداشتند که امضا هم کنند، فحش هایى می دادند! آخر بدبخت بلند شو و بیا!

قضیه ای اخيراً از من درباره مباحثه مرحوم آقا با آقای مروارید پخش شد، من نمی خواستم این قضیه را بگویم، این در جنگ آقا هست و یکی دو هفته است که منتشر شده است. من دیدم که واقعاً نامردی می کنند! بعضی ها اصلاً دین ندارند، حساب و کتاب ندارند. وقتی که صحبت شده است بارها من گفته ام که من برای هر گونه صحبتى [آماده ام] بفرمایید هر کسی از هر جایی بیاید، خوب انسان صحبت می کند و بحث می کند. اینکه مسئله ای نیست. نه اینکه از آن طرف فرار می کنند و چه می کنند! این مسئله هست ديگر يعنى از همان زمان بوده است و در هر قضیه ای هم این مسئله وجود دارد. علی کل حال چیزهایى است که انسان باید به آن دقت کند.

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد